

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر - اسن - لمان

سوگند

نه به والله ، نه به پیغمبر و قرآن سوگند
نه به دین و نه به مذهب ، نه به ایمان سوگند
نه به کعبه ، نه مدینه ، نه به آن سنگ سیاه
نه به حج و نه به قربانی و ، قربان سوگند
نه به مسواک و نه خرما و نه بر سجاده
نه به تسبیح و نه آب زمزم حیوان سوگند
نه به عثمان و عمر ، نه به ابوبکر و علی
نه حسین و حسن و ، دیگر آنان سوگند
نه به هر خرد و بزرگ و نه امام و نه ولی
نه به آن حضرت عباس و سخی جان سوگند
نه به عزرائیل و میکائیل و جبریل امین
نه به اسرافیل و صُور و نه جهانبان سوگند
نه به جنت ، نه صراط و نه به حوض کوثر
نه به هر میوه و حور و نه به غلمان سوگند
نه به نکر ، نه به مُنکر ، نه به قبر و نه سؤال
نه به دوزخ ، نه به آتش ، نه به شیطان سوگند
نه به بودایی و ، زرتشتی و ، هندو و ، یهود
نه به هر عیسوی و ، نه به مسلمان سوگند

نه به تُرک و نه تټار و نه عرب ، نه به عجم
نه به ازبک نه به پشتون ، نه به ديگان سوگند
نه به سرخ و نه سفيد و نه سپاه و نه به زرد
نه به شير و شکر و مرچ و نمکدان سوگند
نه به مرد و نه به زن ، نه پسر و نه دختر
نه به طفلان و جوانان و نه پيران سوگند
نه به روح و نه به ماده ، نه به حيوان و نبات
نه به طبيعت و برگ و نه درختان سوگند
نه به معدن ، نه به نفت و نه به گاز و نه طلا
نه به لعل و گُهر و لُؤلُؤ و مرجان سوگند
نه به دينار و نه دالر ، نه به اير و نه پوند
نه به امريکه و روس، انگليس و جاپان سوگند
نه به زهري و اتمي و ، سلاح شيمي
نه به تانک و نه به توپ و نه به هاوان سوگند
نه به تيمور ، نه هلاکو و ، نه چنگيز مُغل
نه به کشتن ، نه به سوزاندن و ويران سوگند
نه به ببرک ، نه امين و تره کي و به نجيب
نه مُشرف ، نه به جنرال گدايان سوگند
نه به (گلبدين) و (رباني) و (سياف) و دگر
نه به (ملاعمر) و (بوش) و نه (شاران) سوگند
نه به ماهنامه و گاهنامه فرهنگي ما
نه به تکرار و غلط ، سهو نويسان سوگند
نه به آنانکه گرفتند حق يکساله
ترک ما کرده و پس داده پشيمان سوگند
نه به آن جزوه نهم که به اهل خبره
رفته و ليک زما گشته گريزان سوگند
نه به آن نامه رسمي که معزول شدم
نه به پاليسي نشريه گردان سوگند
نه به حاجي، نه به قاضي، نه به قاري و نه شيخ

نه به ملا و چلی ، طالب و اذان سوگند
 نه به بزغاله و گوسفند و سگانِ رمه
 نه به گُرگ و بره و گله و چوپان سوگند
 نه به ریش و نه پکول و نه چین ، نه دستار
 نه به قره قل و پیراهن و تنبان سوگند
 نه به (**کرزی**) ، نه سپاه و نه تفنگدارانش
 نه به هر (**شاه شجاع**) ، تاجرِ افغان سوگند
 نه به (**لوی جرگه**) و نه (**قانون اساسی**) شان
 که حقِ زن شده پامالِ خدایان سوگند
 مادرِ هریکی از مرد ، که زن بوده و هست
 به همان حُرمتِ شیردادن و پستان سوگند
 بِنِگرِ همت زن را که (**ملالی جویا**)
 همچو آهوئیکه غُریده به گرگان سوگند
 به زنائیکه همه جوهرِ مردی دارند
 نه به روباه صفت هر مردِ هراسان سوگند
 ترس و بیم از که ، دهن بستن و خاموش چرا
 حرفِ دل گو ، به زبان و لب و دندان سوگند
 بِنویشِ گهی منظوم و گهی هم منثور
 که شود نشر ، و یا پاره و سوزان سوگند
 بعد ازین با دلِ پژمرده بود ، این پیمان
 که قسم می نخورم ، جز سرِ جانان سوگند
 به دو چشمانِ خمار و لبِ میگونِ نگار
 به قد و قامتِ آن سروِ خرامان سوگند
 به خرامیدن و رفتار و به کردار و نگه
 و به گیسو و به ابرو و به مژگان سوگند
 به حریری که حجاب است ، میانِ من و تو
 به همان پیکرِ تابنده لِرزان سوگند
 ولی افسوس وفا نیست به خوبانِ جهان
 بهتر آنست ، به درد و غمِ هجران سوگند

فقط این رنج و عذاب است ، انیسِ دل من
 که به آن همدم و آن مونسِ احزان سوگند
 من که نشناخته ام خود ، چه شناسم دگران
 که خورم گاهی به این و ، گهی بر آن سوگند
 تویی آن سیدِ والا و ، منم خاکِ رهی
 به همان گرد و ، غبارِ درِ جانان سوگند
 تو که حاجی شده ، ملا و ادیب و شاعر
 ولی بر فهم و سوادِ من نادان سوگند
 بنویسی گهی تعویذ ، به مردان و زنان
 به گدایش شدنِ حامله داران سوگند
 تو که با ورد و دعا ، صدر نشینی همه جا
 نه به شویست و به دودی و مریضان سوگند
 به چنین پیشه ای ، سرمایه ضرورت نبُود
 تا به چف کردن و کف کردنِ خوبان سوگند
 لیک بشنوز من اینگونه سوگند ، سوگند
 که منم خادمِ انسان و به انسان سوگند
 دیده ام در همه جا بیوه زن و زخمیِ جنگ
 که به سوز و به گدازِ دلِ نسوان سوگند
 طفلِ معیوب و یتیمی ، چه گناهی دارد
 به نمِ اشکِ صغیران و یتیمان سوگند
 نو عروسان که به کف ، رنگِ حنائی دارند
 شوهران رفته به جنگ و به شهیدان سوگند
 در و دیوارِ وطن سوخت ، نماند آبادی
 به خرابیِ همان میهنِ ویران سوگند
 نروم حج ، که شود نام ، کمی پهن و دراز
 زائرِ دل شوم و بر دلِ سوزان سوگند
 حیف از آن منزلِ پنجم ، که ندارد چارم
 به همان پر زدنِ بی پر و بالان سوگند
 خبری نیست ز زکات و ، حج است هر ساله

چو به کارِ سیه و صوفیِ المان سوگند
به پشاور ، همه خویشت و اقارب محتاج
به لبِ نان و شکستاندنِ دندان سوگند
دست افتاده هر آنکس که توانست گرفت
حجِ اکبر به نصیبت شد هزاران سوگند
پولِ حج جمع کن و ، مدرسه اعمار نما
به کتاب و قلم و کاغذ و رنگدان سوگند
ریشه جهل و جهالت بکنید از عالم
که به علم و هنر و حکمت و عرفان سوگند
تا که تبعیض و تعصب ، ز جهان محو شود
به همان صیقل و آینه وجدان سوگند
پولِ حج را به فقیران و غریبان بدهید
تا شود پیرهنی ، بر تنِ عریان سوگند
به مریضی که ندارد پولِ درمان و دوا
به تب و ضعفِ قد و قامتِ لرزان سوگند
یا به انسانیکه مرده ست و ندارد کفنی
به جسد های شده طعمه گرگان سوگند
به زن و دخترکانیکه به هنگامِ فرار
شده بدنام به چنگالِ پلنگان سوگند
به جوانانِ قوی همت و با غیرتِ ما
به شهامت سر و جان داده ، به میدان سوگند
به همان مرد و زنانیکه ، شب و روز تلاش
بهر آسایشی این عالم امکان سوگند
هر کسی گامی پیّ وحدتِ عالم بِنهد
بیکشم خاکِ درش ، سرمه به چشمان سوگند
خدمتِ نوعِ بشر ، هر کس و ناکس نکند
خوش به آنانیکه شایسته و شایان سوگند
« نعمتا » رو به وطن ، حاجی اکبر گردی
به لبِ تشنه و بر دیده گریان سوگند